

حق متفاوت بودن به عنوان حقوق بشر

دکتر محمود مسائلی

بنیانگذار و دبیرکل اندیشکده بین المللی نظریه های بدیل - با مقام مشورتی نزد ملل متحد

پرسش ها: با در نظر داشتن شکاف های فرهنگی و هویتی در جامعه‌ی که در معرض گسستگی اجتماعی و سیاسی قرار گرفته اند، چه رهیافتی می تواند انسجام جامعه را محافظت نماید؟ آیا یک چنین رهیافتی می تواند موجبات مشارکت فعال و معنی در شهروندان در فضای دموکراسی فراهم آورد؟ چه گفتمان اخلاقی می تواند بر این سیاستها نظاره داشته باشد؟ آیا شناسایی تفاوت های هویتی می تواند به عنوان حقوق بشر مورد شناسایی قرار گیرد

طرح موضوع

مفهوم تکثر عمیق و ریشه دار در ادبیات معاصر فلسفه اجتماعی و سیاسی توسط مقاله چارلز تیلور در مقاله ای با عنوان مورد تکثر عمیق و آینده کانادا¹ در سال 1997 معرفی شد. در این اثر، موضوع کثرت از نقطه نظر تفاوت های قومی-فرهنگی عمیق در نظر گرفته شده است. این نظریه به تنوع موجود در لایه های عمیق تر شکل گیری هویت و ضرورت هماهنگی آن با روابط اجتماعی مشارکتی معنادار در جوامع چندفرهنگی اشاره دارد. موضوع تکثر عمیق و ریشه دار همچنین با سیاست های مربوط به رسمیت شناختن برابری تفاوتها، دموکراسی سازی مشارکتی و چندفرهنگی همراه است. آنچه که در مرکز این سیاستها محل تاملی عمیق می باشد این است که شناسایی تفاوت های هویتی یک حق بشری است که در گفتمان حقوق بشر و قوانین ناظر بر آن، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر (مواد ۱، ۲، ۳، ۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲ تا ۳۰) مورد تایید قرار گرفته است.

حال اگر همان لایه های عمیق هویتی را در ساختار اجتماعی و سیاسی در نظر بگیریم، ناگزیر می بایستی آنرا از نقطه نظر اخلاق سیاسی توضیح دهیم. در این نگرش، تکثر عمیق به گزاره ای اخلاقی تبدیل می شود که تکثر ریشه دار در جوامع چندفرهنگی و چند قومی را مورد شناسایی قرار داده و حضور آنرا به عنوان یک عامل و بازیگر قطعی در عرصه تصمیم گیری های اجتماعی و سیاسی در مرکز توجهات قرار می دهد.² برآیند روشن این شناسایی تفاوت های هویتی و فرهنگی این است که در آن همه شهروندان فرصت برای بیان ویژگی های خاص و متفاوت هویتی پیدا می کنند، بدون اینکه ضرورتاً توسط سیاست های هویت زدایی همگرایی اجتماعی در بافت کل جامعه منتزع شوند. از این زاویه دید، اخلاق سیاسی شناسایی تکثر عمیق طرحی جامع و دربرگیرنده مشتمل بر سازگاری با تفاوت های هویتی در یک جامعه سیاسی، بدون تاکید بر برتری گروهی از شهروندان بر دیگران است. معنی این فرضیه این است که اخلاق تکثر عمیق فراتر از محدوده ساده انگارانه فلسفه سیاسی لیبرال مبتنی بر مدارا و احترام فراتر رفته، و با تصدیق کثرت گرایی آنرا به عنوان ابزار یکپارچگی اجتماعی در سیاستگذاری های ملی تبدیل می سازد. بنابراین، اخلاق تکثر عمیق متعهد به رسمیت

¹ *Deep Diversity and the Future of Canada*

² *Ethics of deep diversity*

شناختن سیاسی و رسمی تفاوت‌های گروه‌های قومی-فرهنگی می‌باشد. مهم‌ترین و همچنین چالش‌برانگیزترین گزاره اخلاق سیاسی تکثر عمیق این است که گفتمان مشارکتی دموکراسی‌سازی و سیاست‌های دربرگیری فلسفه لیبرال در جوامع چندفرهنگی را می‌پذیرد، در عین حال، و به شیوه‌ای گویا و خالی از ابهام، فرصتی عمل‌گرایانه برای تشخیص زمینه‌های چند پارگی سیاسی و احتمال گسیختگی انسجام اجتماعی و درمان آنرا نیز فراهم می‌آورد.

هر چند این نویسنده در این نوشتار از اندیشه‌های چارلز تیلور در مورد تکثر عمیق و شناسایی برابری تفاوت‌های هویتی و فرهنگی بهره برده است، با اینحال ریشه‌های این نوع اندیشه کردن را به مفهوم تکثر در تاریخ فلسفه پیوند داده و آنرا از زاویه دید فیلسوف رمانتیک، یوهان گاتفرید هردر،³ مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. چارلز تیلور نیز از این معمار بزرگ اندیشه فلسفی کثرت‌گرایی بهره‌های لازم را برده، و به ویژه در تعدادی از آثار بعدی خود در حوزه سیاست‌های اجتماعی، مفاهیم چند فرهنگی، و دموکراسی مشارکتی آنها را به زیبایی توضیح داده است.

ترتیب موضوعی این فصل به این شرح می‌باشد. در بخش اول، پیش‌زمینه‌های روشنگری تاریخی به تصویر کشیده می‌شود که در آن یوهان هردر فلسفه خود از تکثر فرهنگی را ارائه کرده و بر ظهور فلسفه رمانتیک در جهت شناسایی اهمیت تفاوت‌های هویتی و احساس تعلق تأثیر می‌گذارد. بخش دوم، رابطه میان تکثر و اصل بشریت در اندیشه‌های فلسفی مورد بحث قرار می‌دهد. بخش سوم به نتیجه‌گیری پرداخته و اساس هویت‌های متفاوت را بر حق انتخاب به عنوان حقوق بشر قرار می‌دهد تا اثبات کند که حق متفاوت بودن یک حق بشری است.

فضای فلسفه رمانتیک

یوهان هردر یکی از منادیان اصلی فضای فلسفی عصر مدرن است که در آن جنبه‌های اصلی مادی‌گرایانه و اصالت سود در اندیشه‌های رادیکال روشنگری که عقل‌گرایی و روحیه علمی را تنها معیارهای قابل قبول برای ارزیابی پیشرفت‌های بشری در نظر می‌گرفت، زیر سؤال رفت. در حقیقت، با از بین رفتن ساختار سنتی اقتدار و جایگزینی آن با ذهنیت و قدرت انسان در پایان قرون وسطی و ظهور عصر مدرن، دو سنت اخلاقی در هم تنیده در اروپای مدرن پا به عرصه حیات گذاشته و رواج یافتند. یکی اخلاق اعتقاد به کشف‌پذیری قوانین طبیعت توسط عقلانیت علمی جهانشمول بود.⁴ دیگری اخلاق اصالت سود⁵ است که میل افراد به لذت و شادی (مادی) را در مرکز همه تعاملات اجتماعی قرار می‌داد. اولی، آنگونه که تیلور در منابع شکل‌گیری هویت مدرن توضیح می‌دهد، هرگز نمی‌توانست جایگاهی برای جهان غیر شواهد ملموس به عنوان حقیقت در نظر گیرد. دومی هر گونه جذابیت اخلاقی فراتر از فایده برای خوشبختی را انکار می‌کند (۱۹۸۹، ۴۰۴-۴۰۳) این دو سنت فکری با همکاری یکدیگر بنیاد روشنگرایانه عصر نوین، و جریان اصلی روشنگری که خبر از زوال کامل موانع موجود بر سر راه ارتقای جهانشمول و بی‌طرفانه بهزیستی را انسان می‌داد، بنیاد نهادند.

³ Johann Gottfried Herder (1744-1803).

⁴ Ethics of scientific enquiry

⁵ Utilitarian ethics

بنابراین، با روشنگری رادیکال، نوعی اندیشه فعال بنیاد شکنی ظهور کرد که به سرعت توانست خود را به عنوان معرفت شناسی جدید و هستی شناسی نتیجه گرایانه برای ترسیم چهره انسان نو و مفهوم زندگی متناسب با آن معرفی نماید. این روشنگری رادیکال با تکیه بر اهمیت پیامدهای کنش انسانی، به ویژه مکتب فایده گرایی یا اصالت سود، که ارزش زیادی برای توانایی انسان در درک اینکه چگونه می تواند با استادی بالاترین درجه رفاه و خوشبختی را برای خود ایجاد کند قائل است، به سرعت توانست معیار متفاوتی نسبت به عصر پیش مدرن را برای یک دیدگاه اخلاقی نوین معرفی نماید. مهمترین ویژگی این مشرب اخلاقی نوین این است که به پذیرش تحقیق علمی برای توضیح همه ابعاد زندگی و بر اساس اراده آزاد فرد تاکید می نماید. "کسی نباید آنچه را که شواهد کافی برای آن ندارد به عنوان حقیقت باور داشته باشد" (۱۹۸۹، ۳۳۳). این نگرش اخلاقی نشان می دهد که جستجوی منافع فردی و فضایل اجتماعی نه تنها حق انسان است، بلکه می تواند به طور منظم با یکدیگر هماهنگی داشته باشند، مشروط بر اینکه خوشبختی و رفاه فرد تنها هدف اصلی این الگوی حیات باشد. طبیعی است که در این نگرش، موضوع مشارکت شهروندان برای ترسیم یک زندگی خوب و مفهوم خیر عمومی جایگاهی ندارد. هر آنچه هست و باید انجام شود، حق فردی برای تامین رفاه و خوشبختی خویش می باشد مشروط بر اینکه با معیارهای فضیلت اجتماعی، یعنی رعایت اصل عدم ایجاد اذیت و آزار برای دیگران، همراه باشد. در حقیقت، هدف زندگی در عقلانیت روشنگری رادیکال، بر مبنای اخلاق جدیدی از تامین نیازهای فردگرایانه و ارضاء نفس ناب پدیدار قرار می گیرد که تمایلی به تأیید هیچ فضیلتی فراتر از اخلاق اصالت سود ندارد. عامل مستقل تصمیم گیرنده در مرکز این نظام اخلاق، مسئولیت عقلایی رفتارهای اجتماعی خود را بر اساس گفتمان زندگی عادی می پذیرد و آنرا با حق یافتن راه های رفاه و خوشبختی به عنوان هدف نهایی مطابقت می دهد. پس در این نگرش به حیات هیچ چیزی غیرعادی و غیر مشروع نیست زیرا اخلاق رفتار فردی در پناه فلسفه حق داشتن کاملاً پذیرفته شدنی است. به عبارت دیگر، این دلایل، که در حقیقت ابزاری برای رسیدن به اهداف فردی می باشد، از میان برداشتن موانع بر سر راه آزادی و حق را ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد. بنابراین حقوق فردگرایانه همراه با تمایل طبیعی برای داشتن رفاه و خوشبختی با یکدیگر پیوند یافته، و بنیادهای اخلاق اصالت سود را شکل می بخشند. در پرتو این استدلال ها، نمی توان این طبیعت انسانی را نادیده انگاشت که اینگونه تلاش برای خوشبختی را ایجاب کرده و معیارهای عام و جهانشمول آنرا نیز در پرتو فلسفه حق داشتن توضیح می دهد. در حقیقت، این انسان است که حقی ذاتی دارد تا برای تحقق نیازهای طبیعی زندگی با صدای بلند فریاد زده و پیوسته تلاش کند. این گرایش طبیعی، الزامی است که در پس عقلانیت جهانشمول و بیطرفانه ای قرار گرفته و مفهوم حیات فرد را بر اساس حقوقی که دارد توضیح می دهد، بدون اینکه نیازی به استدلال اخلاقی پیش مدرن داشته باشیم. آنچه رفتار اخلاقی انسان را تشکیل می دهد، در واقع تلاش او برای رضایت نفس یعنی رفاه و لذت و خوشبختی می باشد.

یوهان هردر چالشی را در برابر این روحیه فردگرایانه اصالت سود قرار داده، و فقدان معنا در این فلسفه حیات مبتنی بر پاسخ دادن به نیازهای صرف مادی را در مرکز توجه قرار می دهد. در کتاب *فلسفه زبان* نظریه فردگرایانه مبتنی بر اصالت سود را که با گفتمان حق توضیح داده می شود را مورد تردید قرار می دهد. "انسان در سرنوشت خود مخلوق کل جامعه می باشد". (۲۰۰۲، ۱۳۰) پس چرا باید این موجود طبیعی با این ظرفیت اجتماعی شدن را از فقط از منظر

رضایت مادی ترسیم کرد؟ واقعیت این است که گزاره های فلسفه اصالت سود چهره ای از انسانی را به تصویر می کشند که ضعیف، نیازمند، و حریص و هرگز نمی تواند مفهومی از رضایت مندی را در حیات مادی خود ادراک نماید. هر در استدلال می کند که متفکران فلسفه اصالت سود، در واقع، این حقیقت را نادیده می گیرند که انسان ها براساس ماهیت و طبیعت خویش، دارای ظرفیت تبدیل شدن به یک کل واحد درون گرایانه ای⁶ را دارند که آگاهانه و تأمل آمیز زندگی اجتماعی را مطابق با آرمان های فرهنگی کل مجموع اجتماعی ایجاد می کنند. به این ترتیب، رشد و تکامل انسان به این قدرت درونی بستگی دارد که به وسیله آن انسان می کوشد خود را در قبال جهان پیرامونی که محدودیت هایی به او تحمیل می کند، تحقق بخشد و حفظ کند. یعنی احساس و تأمین خویشتن-خویش از بودن در بافت اجتماعی و فرایند پیوسته در حال شدن به عنوان یک هویت جمعی اجتماعی و فرهنگی جداشدنی نیست. بلکه مفهوم حیات شامل ابعادی از زندگی است که فرد می تواند آن ها را از درون او در یافته، اما تحقق آنها را در همکاری با دیگران قابل تحقق می داند. انسان، از نظر یوهان هررد، در واقع موجودی است که "می تواند در خویشتن خویش آینه ای را برای بیان و انعکاس خود جستجو کند" و اوست که "می تواند خویشتن خویش را در درون بیابد" و سپس آنرا در عرصه اجتماعی به نمایش بگذارد. در واقع، قدرت درونی انسان در بیان توانایی خویش برای شکل بخشیدن به جهان اجتماعی، ادعای اصلی در استدلال یوهان هررد در ترسیم این چهره انسان است: "اجازه دهید، هر فردی خود تصمیم بگیرد" و "بگذارید انسان معیار ذاتی سنجش انسانی خود باشد و از این روی راه اصلی خود برای انسان بودن انتخاب کند". (۱۴۱)

دقیقاً نتایج این کشف اولیه انسان از خویشتن خویش از درون چیست؟ هررد به ما می آموزد که انسان صرفاً یک عامل پاسخ دهنده منفعل به انگیزه های طبیعی نیست که حیات او در جستجوی خوشبختی بیشتر و مشکلات کمتر خلاصه شود. و انسان موجودی نیست که فقط با انگیزه های مادی برانگیخته شود. بلکه انسان ها خود را با خیر و صلاح کل جامعه در ارتباط دیده و در این جمع کلی خویشتن خویش را به نمایش می گذارند. در حقیقت جوهر انسان بودن در عین ظرفیت تبدیل شدن به یک کل واحد درون گرایانه ای، در عرصه حیات اجتماعی خود را به گونه هایی متفاوت نمایان می سازد.

تکثر هویتی و اصل انسانیت

در نامه هایی درخصوص توسعه انسان (۲۰۰۲)، هررد این تکثر عمیق را در متن حیات اجتماعی توضیح می دهد: "انسانها شهروندان شهر بزرگ خدا روی زمین" هستند. (۱۵۴) از این روی، آنها را باید به عنوان موجوداتی با واسطه تاریخی در نظر گرفت یعنی انسانهایی که خویشتن خویش را در بافتهای اجتماعی، و از آن طریق حرکت تاریخ، شناخته و به نمایش می گذارند. انسان مجموعه ای است از همه افراد بشر، اعم از گذشته، حال و آینده ای که واقعی، محسوس و فیزیکی هستند. انسان ممکن است هم تحت تأثیر انگیزه های فایده گرایانه و هم تأمین نیازهای مادی خود باشد. اما، او با این انگیزه ها نمی تواند خود را شناخته و بازابد. اینها نیازهای اولیه زندگی طبیعی هستند و فرد را در سطحی ترین لایه حیات تعریف می کنند. اما انسان به عنوان

⁶ Inwardly united whole

بازیگری اجتماعی از دنیای پیرامونی خود تاثیر پذیرفته، و هم زمان به دنیای پیرامونی خود شکل و جهت می دهد. به همین دلیل، و در زمینه های مختلف فرهنگی، و نیز موقعیت های جغرافیایی و دوره های تاریخی متمایز، انسانها خود را متفاوت تعریف کرده و به نمایش می گذارند. انسان اساساً موجودی خود-بیانگر⁷ است که ضمن به اشتراک گذاشتن هویت اصیل انسانی خود با دیگران، تبلور اجتماعی آنرا به گونه های مختلف و متفاوتی نشان می دهد. بی تردید ما همه انسان هستیم و تا این حد کیفیت انسان بودن را با خود حمل می کنیم زیرا جزئی از نوع بشر هستیم. اما هویت انسانی خود را به اشکال مختلف نشان می دهیم زیرا همه برآمده از متن های تاریخی هستیم. هرچند که این تصور از مفهوم انسان و هویت او تابعی از تلاش همگانی برای رفاه و خوشبختی است، در اعماق یافتن خویش با ملازمان اجتماعی و تاریخی پیوند می یابد. بنابراین، هویت انسانی امری فراتر از مفهوم حق زندگی عادی و تلاش برای رفاه و خوشبختی است. آنچه به انسان احساس خود بودن می دهد، همانا همان هویت تاریخی است که با نیازهای اجتماعی و مفهوم فراگیرتر خیر عمومی ملازمه دارد. همین دلیل انسان را از دیگر موجودات متمایز می سازد. انسان خود را از درون می یابد و آنرا از طریق پیوند بخشیدن به جامعه تحقق و بارور می سازد. بنابراین، مهمترین بعد هویتی انسان این است که قدرت و استعدادهای دورنی خود را باز شناسد، و آنها را بر مبنای وظیفه ای برای همراه شدن در یک جامعه توسعه بخشد.

این تصور از انسان بودن مدل کامل تری از بیان فردگرایانه انسانی که فقط در پی رفاه خویش، تامین نیازهای مادی می باشد ارائه می کند. وقتی قدرت و استعدادهای انسانی را در کنار وظیفه کشف شود، مفهوم اصل انسانیت روشنتر چهره خود را نشان می دهد. این نگرش به انسان به معنای آگاهی و تعهد به ارزش های مشترک انسان ها بدون توجه به تفاوت های آنهاست. اگرچه هر فرد انسان ممکن است از طریق فرآیند اصلی دریافت و کشف قوای انسانی خود به سمت دستیابی به احساس خویشتر خویش⁸ روی می آورد، بخوبی خود را متفاوت از دیگران بیان می دارد، درعین حال که می داند که عضوی از همان جامعه بشری می باشد. به سخن بهتر، همه مردم از حس یکسانی از انسان بودن در کل جامعه بشریت برخوردارند، اما آنرا در متن شرایط اجتماعی متفاوت نشان می دهد. از این رو باید خود متعهد به احترام و رفتار با دیگر انسان ها مطابق با اصل انسانیت دانسته و در هرکجا این هویت انسانی توسط خودکامگان نادیده گرفته شود، باید با آن مقابله کنند. به نظر یوهان هررد ما باید تأیید کنیم که "به هیچ ملتی نباید به گونه ای نگاه کرد که گویی اعضای آن مانند حیوان هستند". (۲۰۰۲، ۵۳۹) در واقع، ما باید تأیید کنیم که ظرفیت عقل و درک ما باید به سمت آزادی و زیبایی واقعی و تمایل ما به عشق به انسانیت پرورش داده شود.

این دو، یعنی یافتن خویشتر خویش و خود-بیانگری، نیروی خود را به بیان مرکزی انسانیت تعیین می کنند. "انسان در همه اعصار یکسان بوده است. فقط، او در هر مورد با توجه به شرایطی که در آن زندگی می کرد، خود را بیان می کرد" (۵۷۷). از آنجایی که افراد از نظر شخصی منحصر به فرد هستند، برابری ارزش های اخلاقی آنها باید مطابق با زمینه اجتماعی که در آن احساس یافتن خویش را به دست می آورند، مورد شناسایی قرار گیرد. این نوع برابری با تصدیق ارزش

⁷ Self-expressive animal

⁸ Self-unfolding

برابر همه انسانها بدون توجه به منحصر به فرد بودن، یعنی هویت متفاوت آنها، متفاوت است. بر این اساس، باید تصدیق کرد که هرچند همه انسانها از نقطه نظر ارزش انسانی و کرامت خود برابر می باشند، برابری متفاوت بودن آنها، و همچنین خود-بیانگری خاصی که در برگیرنده هویت خاص آنان می باشد نیز باید مورد شناسایی قرار گیرد. مسلماً، انسان بودن به عنوان یک موجود حیات یافته در روابط اجتماعی، محور زندگی و جامعه را تشکیل می دهد. بنابراین، در همه زمانها و در همه جا آنان باید نمونه ها و الگوهای خوبی در خودشان و در جهت هدفشان باشند. یعنی اینکه خویشتن اصیل خود را توسعه بخشند. در واقع، انسان ها با همان ویژگی های متفاوت هویتی خویش باید رکن اصلی همه تحقیقات در زندگی اجتماعی را شکل دهند. در حقیقت، اگر می خواهیم حس انسان بودن خود را رشد دهیم، باید بپذیریم انسانیت را مرکز خود توسعه خویش قرار دهیم، و در عین حال تصدیق نماییم که هر کس الگوی خاص رشد و نمو هویتی خود را دنبال می کند. بنابراین، انسانها از نقطه نظر تفاوت های هویتی با یکدیگر برابر می باشد. منظور این است با در نظر گرفتن انسان به عنوان موتور محرکه همه تعاملات اجتماعی، هرگز نباید تصور کرد که همه یکسان هستند و یک الگوی واحدی برای توسعه و رشد انسانی خود را دنبال نمایند. جوهر انسانیت از توانایی وارد شدن به تنوع و تفاوت سرچشمه می گیرد. یعنی با وجود اینکه همه ما یک انسان هستیم و با هم برابریم، اما در یک معیار نمی ایستیم، بلکه هر انسانی توانایی و میزان کمالات و سرنوشت خود را در دنیا تعریف و تعیین می کند.

این تنوع و تکرار، حقیقت تاریخی انسان را تشکیل می دهد. یعنی اینکه که توان برابر همه افراد انسانی برای توسعه انسانیت، در موقعیت های تاریخی و هویتی متمایز، خود را به گونه های مختلف تعریف می کند. از اینرو در ترسیم چهره خویش هرگاه این حقیقت را برای دیگرانی نیز که توسعه انسانی خود را در بافتهای هویتی مختلف متفاوت نشان می دهند، در نظر بگیریم، می یابیم و یاد می گیریم که چگونه زندگی خود را به روشی انسان گرایانه مدیریت کنیم.

زبان ابزار بیان هویت

این بحث، یعنی انسانیت در تنوع هویتی و کیفیت منحصر به فرد انسان، را بهتر می توان در زبان و کارکرد اجتماعی آن درک کرد، به ویژه به این دلیل که زبان بیانگر منحصر به فرد احساس متفاوت بودن در عین اشتراکات انسانی است. زبان وسیله ای برای هماهنگی بین فردیت فرد و ضرورت زندگی جمعی است. زبان جوامع را متمایز می کند، اما در عین حال جوامع را کنار هم نگه می دارد. در واقع، زبان افراد را از وجه تمایز خود دور نمی کند، بلکه آنها را محکمتر با آن تفاوتها نگه می کند. به عنوان مثال زبان آلمانی موید هویت خاص آلمانی ها و ویژگی های خاص آنان است. در حالیکه فرانسه زبان بیان هویت فرانسوی است، هرچند که هم مردم فرانسه و هم مردم آلمان اشتراکات و ارزش انسانی برابر و یکسانی دارند. از این رو ی، زبان پیوند عملیاتی قدرتمندی بین نسل های یک جامعه است. اهمیت زبان حتی فراتر از بعد ابزاری آن است. بلکه زبان وسیله ای برای رشد درونی افراد مختلفی است که به آنها احساس هویت متمایز و تعلق فرهنگی خاص می دهد. مردم از طریق زبان خود را در محیط های فرهنگی خود تعیین می کنند و پس از یافتن و کشف ارزش انسانی خویش آنها را به گونه های مختلف بیان می سازند.

به بیان دیگر، زبان وسیله، شکل و محتوای اندیشه، تأمل و شناسایی انسان است. این وسیله ضروری شکل خاصی از آگاهی است که مشخصاً متعلق به انسان است. زبان گنجینه جمعی مردم را تشکیل می دهد که بیانگر زندگی فرهنگی آنهاست و مطابق با مکان، جغرافیا، اخلاق و طرز فکر مردم رشد می کند. از آنجایی که افکار، باورها، تجارب زنده، ادراک و احساسات عاطفی در دوره‌های مختلف تاریخ، مکان‌ها و مکان‌ها متفاوت می باشد، زبان‌ها نیز متفاوت هستند. این تغییرات شخصیت متغیر عصر را بیان می کند. از این روی، هویت افرادی که در درون این متغیر زندگی می کنند به دلیل ماهیت قابل تغییر آن تغییر می کنند.

هردر بیشتر توضیح می دهد که انسانها از طریق زبان از حس بدوی خود بودن خویش به سوی فعلیت بخشیدن به هویت خود در محیط های اجتماعی حرکت می کنند. به عبارت دیگر، زبان های مختلف واسطه های حس متفاوت بودن ذاتی انسانهاست. به عبارت دیگر، همانطور که تیلور استدلال می کند، زبان شامل اصالت و احساس تعلق اصیل انسانی است. این اصالت نه تنها به ویژگی فردی انسان در میان دیگران، بلکه به هویت فرهنگی انسانها در میان سایر مردمان نیز اطلاق می شود زبان روایت تاریخی شکل گیری هویت ها و احساس تعلق داشتن در میان همه مردم می باشد.

این تداوم و دگرگونی از ویژگی های اصلی حیات اجتماعی است و در نتیجه راه را برای شکوفایی مردم هموار می کند. از آنجایی که افراد قادر به ایجاد تغییرات آگاهانه در زندگی خود هستند، می توانند مسیر جامعه خود را نیز به سمت رشد مداوم هدایت کنند. از آنجایی که افراد اجزای متنوعی برای وجود کل می باشند، برای تسهیل در فعالیت عملکردی آن و راه شکوفایی، با یکدیگر مرتبط و ترکیب می شوند. شکی نیست که افراد متفاوت هستند، اما این تفاوت آنها را برای توسعه و رشد اجتماعی به هم پیوند می دهد. به همین دلیل تیلور استدلال می کند که "ایده اساسی این است که مردم نیز می توانند نه علی‌رغم، بلکه به دلیل تفاوت‌ها با هم پیوند برقرار کنند". بر این اساس، فرهنگ و هویت یک جامعه اجزای تاریخی تشکیل‌دهنده آن جامعه را شکل می بخشد. بنابراین، شکل گیری حیات اجتماعی به دلیل یکسان بودن نیست. آنچه مردم را در کنار یکدیگر قرار می دهد، همانا دگرگونی و تفاوت‌های هویتی است. هرگاه تفاوت ها به گونه ای هماهنگ در کنار هم قرار گیرند، و هنگامی که نگاهی به "اقتصاد طبیعت نوع بشر" می اندازیم، بخوبی در می یابیم که چگونه احساسات، سلاقی، احساسات و هویت های مختلف تا ابد ماندگار می شوند، رشد می کنند، و با یکدیگر تعامل و همپرسگی برقرار می کنند.

موضوع تغییرپذیری اجتماعی ناشی از ظرفیت تکاملی بینش تاریخی انسان است. این ظرفیت مانند حرکتی است که در درون خود انسان و دیگران پیوسته عمیق تر می شود. سپس، انسان را در پاسخ به نیاز حیاتی تعلق داشتن، و با تفاوت های بیانی خاص خود و همچنین ارتباط آنها با یکدیگر، راه هدایت می کند. در واقع، ظرفیت نه تنها الگوهای مختلف تغییرات فرهنگی را آشکار می سازد، بلکه نشان می دهد که انسان در مرکز همه تغییرات قرار دارد. کل مسیر زندگی یک انسان تغییر است: دوره های مختلف زندگی او حکایت های دگرگونی است. ظرفیت دگرگونی از تأمل کردن اصیل در باره خویشتن خویش و اینکه چگونه این خویشتن حیات اجتماعی پیدا می کند، ناشی می شود. معنی این بیان این است که انسانها موجودات هدفمندی هستند که توانایی تصور و تفسیر جهان بر اساس اهداف خود را دارند. از اینرو، جهان را متفاوت از یکدیگر

ادراک می کنند. در این شرایط است که تفاوت‌های هویتی در عین داشتن اشتراکات انسانی شکل می گیرند.

نتیجه گیری

با تکیه بر چنین دیدگاهی از ظرفیت هویت انسانی، این حقیقت اجتناب ناپذیر می شود که انسان دارای هویت معین و ثابتی نیست که تحت تأثیر نیروهای برون‌زا قرار گرفته و خارج از احساس خود بودن او شکل گیرد. بلکه، و در نقطه مقابل، انسان اساساً با نگرشی درونی به خویشتن خویش استعداد‌های انسانی خود را کشف و سپس آنها را در عرصه اجتماعی خمیر مایه هویتی خود قرار می دهد. از این روی، انسان موجودی پیوسته در حال شدن و تغییر پذیری، رشد اجتماعی و شخصیتی، و تعریف جایگاه خود در جهان پیرامونی است. انسان در واقع قادر به درک و کاوش لایه‌های عمیق‌تر زندگی درونی است و از این رو باید منشأ ارزش‌ها و الگوهای مختلف زندگی به صورت فردی و گروهی تلقی شود. انسان حتی خاستگاه واقعی ادبیات، هنرها، قوانین، فلسفه، کار و کل سیر و جنبه های تمدن است. اگر ظرفیت انسان سرچشمه مدنیت است، این مدنیت نمی تواند در همه جوامع به شکلی واحد تبلور یابد. و به همین سان، نمی توان نوع خاصی از مدنیت را برتر از دیگری دانسته و آن دیگری متفاوت را پست تر بر شمرد.

برای نتیجه گیری، در این نگرش به تکثر چهره انسانی را به نمایش گذاشته می شود که از نظر احساس انسانی و کشف خویشتن خویش منحصر به فرد است. اما در بیان این ویژگی ها فردی در بافت اجتماعی خود را به گونه های هویتی مختلفی بیان می کند. این منحصربه‌فرد بودن در هدف و معنای زندگی انسان به شیوه‌ای معین که در اصل برای او هویت مناسب است بیان می‌شود. به عبارت دیگر، انسان با تکیه بر اصالت خویشتن خویش و چگونگی بیان این خویشتن در زندگی اجتماعی، خود را شناخته و بیان می کند. متفاوت بودن و تکثر هویتی لازمه ادراک اصیل انسان از خویش است. این ادراک به انسان حقوق ذاتی را اعطا می کند تا خود را بر اساس معیارهای هویتی خویش به جامعه معرفی کرده و با آن تعامل ایجاد کند. این حق متفاوت بودن در گفتمان حقوق بشر مورد شناسایی قرار گرفته است. حق متفاوت بودن یک حق بشری است.

منابع

- Adler, H. (2009). "Herder's Conception of Humanität". In *A Companion to the Works of Johann Gottfried Herder*, Hans Adler, Wulf Köpke (Eds). New York: Camden House.
- Berlin, I. (2000). *Three Critics of the Enlightenment: Vico, Hammann, Herder*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Herder, J.G. (2002). "Philosophy of Language", in Herder, *Philosophical Writings*, Michael N. Forster (Ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, C. (1998). "The Dynamics of Democratic Exclusion," *Journal of Democracy* 9, no. 4: 143-56.

Taylor, C. (1995). "Living with Difference," in *Debating Democracy's Discontent: Essays on American Politics, Law, and Public Philosophy*, Anita L. and Milton, C (Eds.). Oxford: Oxford University Press, pp. 212-26

Taylor, C (1995). "The Politics of Recognition," in *Philosophical Arguments*. Cambridge, MA: Harvard University Press, pp. 225-256.

Taylor, C. (1989). *Sources of the Self, Making of Modern Identity*. Cambridge: Harvard University Press.